

معرکه گیریهای شاگرد تخس

معرکه گیر در طشت رسوایی دروغ

(قسمت آخر)

امیرفیض- حقوقدان

(تقدیم این تحریر کمی دیرشد علت هم فراهم کردن سند رسوایی ودروغگوئی آبرامیان میباشد)

بخشی از اظهارات آبرامیان معرفی سوابق خودش بود، از جمله ادعائی که تنظیم این تحریر را لازم ساخت ادعای فعالیت های سیاسی او بعد از پیروزی شورشیان بوده است؛ یعنی درحقیقت خواسته است به پرسش بنده که تا قبل از نصب مجسمه کوروش کبیر در استرالیا چه مبارزه ای علیه جمهوری اسلامی کرده اید؟! پاسخ داده باشد.

پاسخ ایشان چنین است که در همان سال ۱۳۵۸ علیه جمهوری اسلامی از داخل ایران مقالاتی مینوشتم بنام مستعار «هرمز رسام» و برای برادرم در استرالیا میفرستادم که در نشریه «گام» چاپ میشد و اضافه کردند که مقاله اعتراضی به بختیارنوشتم درباره اینکه اسلام یکی است و راستین غیر راستین ندارد، و این لایحه اعتراضی را بدین سبب نوشتم که او در نامه ای که به خمینی نوشته بود مسئله اسلام راستین را مطرح کرده بود.

آبرامیان با اعلام اینکه متن نامه را ندارد، ولی متن آنرا از روی نوشته مقابل خواند، و بنده دیدم که مطالب نامه ادعائی ایشان اقتباس بسیار نزدیک با مطالب کتاب «قضاوت» که در سال ۱۳۵۹ در لندن از انتشارات سنگر بوده است، دارد، و بیشتر تعجب کردم که ایشان گفت مقالاتم را از داخل ایران بنام مستعار «هرمز رسام» مینوشتم و سنگر هم در نامه ای از نویسنده مقاله (هرمز رسام) تجلیل کرده است!!

هرچه فکر کردم این داستان برایم بسیار نا آشنا آمد، خاصه که به شهادت سنگرها و رساله هائی که از هنگام ورود بختیار به فرانسه انتشار یافت هیچ نامه و یا اعلامیه بختیار از ردیف کار سنگر دور نبوده و اگرچنان نامه ای بختیار به خمینی از پاریس نوشته بود صد درصد در سنگرها نقد میشد کما اینکه اولین مصاحبه ای که بختیار به مجرد ورود به پاریس با باشگاه خبرنگاران فرانسوی انجام داد سنگر آنرا نقد استیضاحی کرد و رساله ای زیر نام «خدمت و یا خیانت» منتشر ساخت.

ولی یک چیز برایم مسلم بود که در سال ۱۳۵۸ نشریه گام در استرالیا اساسا منتشر نمیشد. ولی متاسفانه سوابق نشریه گام را در زمان توقف سنگر و پاکسازی دفتر سنگر از دست داده بودم و نمیخواستم سال انتشار گام را نظری بگیرم. به چند نفر از ایرانیان مراجعه شد آنها هم به سابقه دسترسی نداشتند خوشبختانه، ایرانیارگرامی آقای بهنام کشاورز که نشریه «جاشا» را در پاریس منتشر میکردند و ایرانیار

گرامی آقای بدرالدین دیانی در آلمان مرا یاری دادند و با ارسال فتوکپی از نشریه گام که ذیلا ملاحظه میفرمائید این تحریر مجهز به افشای ادعای دروغ آبرامیان شد.



فتو کپی گام - پس از سه بار فکس شدن و یکبار اسکن شدن گذاشته شده است به سختی تاریخ ژانویه ۱۹۹۲ روی یکی از آن ها خوانده می شود که برابر با سال ۱۳۷۰ خورشیدی و سال چهارم انتشارش بوده است. یکی دیگر از نسخه ها ژانویه ۱۹۹۶ را نشان میدهد که سال یازدهم انتشار گام بوده است.

توضیح: چنانکه فتوکپی نشان میدهد، گام بهمن ماه سال ۱۳۷۴ (ژانویه ۱۹۹۶) در یازدهمین سال حیات انتشاراتی گام منتشر شده است، یعنی نشریه گام در سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۵) آغاز به انتشار کرده نه سال ۱۳۵۸. یعنی حدود ۵ سال بعد از تاریخی که ایشان ادعا کرده مقالاتش در گام چاپ میشده اولین شماره نشریه گام منتشر شده است. و این کلیدی بود که معرکه گیری را که حرمتی برای وطن و آب و خاک و قانون اساسی قائل نسبت به طشت رسوایی نشاناند.

چگونه ممکن است ایشان در سال ۵۸ از ایران مقاله برای چاپ در نشریه گام که ۵ سال بعد از سال ۵۸ آغاز به انتشار کرده بفرستد و برادرشان هم آنرا به گام بدهد؟ و گام هم آنرا چاپ کند و سنگر هم از آن نوشته و نویسنده آن تجلیل کند؟ [گام در سال ادعایی ایشان وجود نداشته است] این را میگویند رسوایی دروغگو.

آبرامیان در برنامه تلویزیون آریا، مطلبی را عنوان کرد که درست وضع حال خودش است، **ابتدا گفته او را میاوریم:**

«به ببینید این آخوند حرمزاده و دروغگو به جای بیان حقایق تاریخی و انکار ناپذیر چه داستان های چندش آوری را از تلویزیون پخش میکند» (مقصودش داستان یزید و حسین پسر علی است) (آبرامیان) اکنون همان تلخیص او را در رابطه با وضع خود آبرامیان پیاده میکنیم.

«به ببینید این اهورایی قلبی = (آخوند حرمزاده) دروغگو بجای بیان واقعیت چه داستان دروغ رسواکننده ای از خود ساخته = (نوشتن مقاله در سال ۵۸ و چاپ در نشریه گام!!) و در تلویزیون آریا پخش کرده است»^۱.

فراموش نکنیم که ذات و نفس دروغ قبیح است نه موضوع دروغ، وقتی دروغ آمد موضوع مفقود میشود همین دلیل عینی بر دروغ گویی ابرامیان، کل و جزء داستان مقاله نویسی از ایران وزیر نام مستعار و تمجید سنگر را نقش بر آب میکند. تاریخ وقوع حوادث و یا ارقام بکاررفته در دروغ، از اسباب مستحکم و خلل ناپذیر افشای دروغ است، نمونه جالبی که میتوان ارائه داد این است.

حاشیه: درست یکماه بعد از اشغال سفارت آمریکا در تهران کتابی بنام **ISLAMIC GOVERNMENT** در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ برابر با ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در آمریکا منتشر شد.

در آن کتاب آمده است؛ «روح الله خمینی در تاریخ ۱۷ می ۱۹۰۰ در روستای خمین بدنیا آمد و پدرش مصطفی لقب آیت اللهی داشت، پدر خمینی هنگامی که ۶ ساله بود فوت کرد و خمینی تحت قیمومت

^۱ - فردا است که آبرامیان در برنامه خود بدون استناد به گفته خودش استاد امیرفیض را متهم به گفتن چنین جمله ای میکند، در حالیکه تکرار ادبیات خودش است نسبت به شخصی که در پانل دینی برنامه تلویزیونی آقای علیرضا میبیدی گفته است. ح-ک

مادرش بزرگ شد. مرگ پدر خمینی، خمینی را سخت متاثر کرد، زیرا سید مصطفی پدر خمینی در جریان منازعه با حاکم بر سر حقایق سلطنت رضاشاه بدست حاکم به قتل رسید.....»

یک ایرانی خواننده کیهان بنام علی فتحعلی که درود به دقتش باد، به کیهان لندن اعتراض کرد و نوشت به حکایت کتاب مزبور پدر خمینی درشش سالگی خمینی یعنی در سال ۱۹۰۶ کشته شده است و حیرت انگیز اینکه در سال ۱۹۰۶ رضاشاهی وجود نداشته که پدر خمینی در رابطه با سلطنت رضاشاه بدست حاکم خمین کشته شود.

سال ۱۹۰۶ سالی بود که فرمان مشروطیت صادر شد و رضاشاه که در آن زمان رضاخان نامیده میشد در اسفند سال ۱۲۹۹ برابر با ۱۹۲۱ در زمان سلطنت احمد شاه وارد تهران شد یعنی فاصله بین کشته شدن پدر خمینی با ورود رضاشاه به تهران ۱۵ سال بوده است (کیهان لندن شماره ۱۱۹۹) (پایان حاشیه)

ملاحظه میکنید که دروغ نویسنده کتاب مزبور که مسلماً یک آخوند زاده است، تا چه اندازه از نظر تاریخ با دروغ آبرامیان اهورائی(!!) که میخواید ریشه این «دین بیابانی» را بکند هماهنگ است.

نمونه دیگر آبرامیان و خمینی

خمینی در کتاب کشف الاسرار خودش نوشته «فیثا غورث حکیم، در زمان سلیمان پیغمبر بود و حکمت از حضرت سلیمان اخذ کرد» (صفحه ۳۲)

در صورتیکه فیثا غورث در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح در یونان میزیسته و حضرت سلیمان در قرن دهم قبل از میلاد در اورشلیم زندگی میکرده یعنی بین این دونفر ۵ قرن فاصله بوده است!.

بین ادعای آبرامیان به اینکه در سال ۱۳۵۸ مقالاتش بانام مستعار در نشریه گام استرالیا منتشر میشده با تاریخ انتشار نشریه گام حدود ۵ سال فاصله است، اگر بین خمینی و آبرامیان از هیکل و لباس تشابهی نیست در دروغگویی بسیار هماهنگ در عمل است، و اگر خمینی و اسلام برای آب و خاک ایران ارزشی قائل نبوده و نیست، آبرامیان هم ارزش و اهمیتی برای آب و خاک ایران قائل نیست که آنرا بارستم و سیمرغ و آرش تاخت میزند کما اینکه اسلام و خمینی هم ایران را با اسلام تاخت میزند.

با این تفاوت که واقعا خمینی اطلاعات تاریخی و فرهنگی نداشت و اظهار او بیان نادرست تاریخ است و نمیتوان به آن عنوان دروغ داد، ولی آبرامیان میدانسته که آنچه ساخته دروغ است و از آن دروغ هم خواسته بهره شخصیتی ببرد.

جرادروغ

هرچه فکر میکنم به این درک نمیرسم که بنده و سوالی که کرده ام چقدر مهم بوده است و راست و ریس کردن یک دروغی برای ایشان چه منفعتی دارد! یک وقتی کسی از دروغ گفتن یک نفع مادی و یا مقامی

میبرد، خوب آبروریزی دروغ را هم تحمل میکند، اینکه ایشان بدروغ بگوید که من از سال ۱۳۵۸ علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کردم و یا نمی‌کردم چقدر اهمیت دارد که انسان آنهم کسی که قرص «اهورانی» را خورده و افسون سیمرغ و کیمیا رابه خود آویخته به این آشکاری دروغ بگوید.

داریوش هخامنشی گفته است «اهورامزاد، دروغ را از سرزمین و مردم من دوردار!»

یعنی؛ کسی که دروغ می‌گوید غلط میکند که درپناه نام داریوش خلیج فارس ایران را بباد میدهد.

کوروش هخامنشی گفته است «مردپارسی دروغ نمی‌گوید حتی هنگام مرگ و یادرجنگ»

یعنی آنکه؛ دروغ می‌گوید ایرانی نیست. بیگانه است، آنهم بیگانه ای که حرمتی برای ایرانی و ایران قائل نیست (به نقد اظهارات او نسبت به آب و خاک ایران رجوع بفرمائید).

امیرتیمورگورکانی، مغول نژاد با دروغگویان بسختی برخورد میکرد و میگفت همه باید راست بگویند و مهربان و راستی و رستی بود و درنامه ای که در تاریخ اوت ۱۳۰۲ میلادی به شارل ششم پادشاه فرانسه نوشت همان مهرش را پای نامه اش زد (ازسعدی تاجامی)

در زمان فتحعلیشاه قاجار حاجی بابا که برای عرض چگونگی کشورهای اروپایی به دربار احضار شد فتحعلشاه در وسط گزارش حاجی بابا گفت «اگرچه تو مسافرهستی ولی مواظب باش دروغ نگوئی» یعنی با اینکه مسافرهستی ولی اگر دروغ بگوئی پدرت را در میاوریم.

در کتاب خاطرات علم در چند جا آمده است که وقتی گزارشات را ساواک بوسیله علم بعرض میرساند هر بار شاهنشاه به علم میگفتند به ساواک بگو اگر دروغ گزارش بدهید باید در انتظار عواقب آن از طرف من باشید.

اینها بعنوان شاهد آورده شد که بدانیم در فرهنگ ایرانی حتی پادشاهان مروج راستی و محکومیت دروغگویان بوده اند و شیوه راستگویی پادشاهان هخامنشی نسل به نسل به پادشاهان و مردم کشور ما رسیده است.

دروغ و دین بیابانی و آبرامیان

دین بیابانی می‌گوید؛ درسه مورد دروغ گفتن جایز است اول درجنگ - دوم به همسر - و سوم برای اصلاح بین مردم که از آن آخری بنام دروغ مصلحت آمیز یاد شده است و سعدی هم از تز دروغ مصلحت آمیز جانبداری کرده است.

شما آقای «آبرامیان اهورانی هخامنشی» که اسلام را دین بیابانی مینامید و ایرانیان را تجهیز به مقابله با آن میکند؛ دقیقاً از فلسفه اسلام بیابانی در دروغگویی تبعیت میکنید؛ آنهم نه از باب مصلحت آمیز بلکه از باب منفعت خیز بودن و چهره ای غیرواقعی از خودتان نشان دادن به موارد تطبیقی آن نگاه میکنیم.

درگفتگوی باشما که نره است درمقابل جنگ، متوسل به دروغ شده اید -درروابط همسری به دروغ توام با بی وجدانی متوسل شده اید -درآموزش به مردم واصلاح فکری مردم، به دروغ متوسل شده اید وغافلید ازاینکه وقتی دروغ شما فاش شد، مردم با شدت بیشتری به حرفهای شما عکس العمل منفی نشان میدهند؛ یعنی میگویند هرچه این دروغگوراجع به اسلام میگوید دروغ وکذب است.

<سیسلاباک> ازدروغ تعریف برجسته ای دارد که این است: <پیمای به عمد که بقصد گمراه کردن درمیان گفتاربیان میشود>- <دروغ، همواره بقصد فریب است>، دروغگو باقصد تسلط برعقل اشخاص به دروغ متوسل میگردد، یکی ازحکما نوشته است: <دروغگویی نتیجه ضعف عقل ویا سفاهت است> (برای تائید وجود سفاهت درایشان - به تحریرات رجوع شود) .

هموگفته است <بچه ها تاسن ۷ سالگی قبح دروغ رادرک نمیکنند و آنچه که خودشان فکرمیکنندرا برزبان میآورند، آدم های بزرگ وقتی دروغ میگویند؛ همان بچه های زیر ۷ سال هستند که مانند درخت رشد کرده اند>

شما آقای آبرامیان، قادر به تشخیص واهمیت موضوع هم نیستید واگربودید درمقابل پرسش من آنقدر هول وهراس پیدا نمیگردیدکه دروغ به این روشنی را بسازید مقصودم همان مقاله شما درانتشارنشریه گام درسال ۱۳۵۸ است شما آنقدر ازجریان مبارزه ایرانیان علیه جمهوری اسلامی نا آگاه و پرت بوده اید که حتی نمیدانستید که نشریه گام با آنکه در خارج ازکشور درخدمت آن نشریه بودید(!!) چه سالی براه افتاده است.

بنده کسی نیستم که پاسخ به پرسشم آنقدرمهم باشد که شما ننگ دروغ را پذیرا شوید، همانطور که به دیگرسوالاتم جواب ندادید به سوال مزبورهم جوابی نمیدادید، بنده هم نمیتوانستم توقعی داشته باشم چراکه اولاً مرجع قانونی وقضائی برای طرح سوال نبودم ودوم اینکه هیچ الزامی برای شما وامثالهم نیست که بهر سوالی ازناحیه هرکس جواب دهید.

سرکار آنقدرازجریان مبارزه پرت وبی اطلاع هستید که نمیدانید؛ امیرفیض کسی نیست که درمقابل دروغ ودغل بازی وادعاهای جلف وخلاف حکمت وقانون ساکت بنشیند.

درسالی که کیهان لندن منتشرشد، مصباح زاده نامه ای به افرادی چند ازجمله به بنده نوشت وتقاضای همکاری کرد، بنا بر سابقه ای که ازایشان داشتم و آقای قاسم طاهباز هم شریک ایشان از فرانس در کنار مصباح زاده با تلفن بامن درلندن صحبت کرد ودر آن صحبت هرچه باید بفهمم، فهمیدم درپاسخ به نامه مصباح زاده این بیت را نوشتم.

برمن ارراست نگوئی به که گوئی راست منکه از دیده بخوانم همه افکارترا

اکنونهم همان بیت رابشما حواله میدهم.

واین دلیل است که شما نه از مبارزه خبری دارید نه ازکسانی که درصف مبارزه ایساده اند، خیال میکنید همانطور که نشستگان درقهوه خانه ها به اظهارات دروغ وغلو آمیز نقالها اعتراض نمیکنند، میدان مبارزه سیاسی واعتقادی هم قهوه خانه است که کسی با یاهه های شما مقابله نمیکند.

دریک پرونده اتهامی همینکه یک دروغ مشخص، از متهم آشکار شد، رعایت اصل استصحاب یعنی <تصور راستی درسخنان متهم مگرخلافش ثابت شود> متوقف میشود و تمام مدافعات و اظهارات متهم از پایگاه دروغ و صحنه سازی و فریب تلقی میشود.

یکی از حکما درباب دروغ میگوید <کسیکه پای صحبت دروغگو مینشیند، درس دروغگویی میآموزد> و (امیرفیض) هم کسی نیست که خواستار درس دروغگویی باشد.

نیچه سخنی دارد که درست و صف الحال ابرامیان و بنده است میگوید:

«آشفتگی من این نیست که توبه من دروغ گفته ای از این آشفته ام که دیگر نمیتوانم تراپاورکنم»

بنابراین ازجاوید ایران درخواست دارم که نوارهای برنامه این کذاب بی پروا را برایم نفرستند.^۲

پایان معركة گیری شاگرد تخس

^۲ - نوار های صدای ابرامیان هنگامی به استاد امیرفیض به صورت تصدیق فرستاده شد که این شخص به باور هزاران هزار نفر که به قانون اساسی به با حرمت ترین سند تاریخ ایران توهین های زشت تر از دروغ کرد. وگرنه نوار های صدای او را ۶۰ یا حد اکثر ۱۰۰ نفر هم نمی شنوند. میگویند، یکبار دروغ گفتی باور کردم، دوبار دروغ گفتی، شک کردم، بار سوم که دروغ گفتی نگاهی ساده کردم و تنها گفتم «ساده لوح». ح-ک